



ملت ایران زندگی‌اش با جشن و شادمانی پیوند خورده. به مناسبت‌های گوناگون جشن می‌گرفته و با سرور و شادمانی و نمایش روزگار را می‌گذرانده است. به‌طوری‌که مطالعه تاریخ این ملت و بررسی آداب‌ورسوم و سنت‌هایش، نمایانگر نحوه زندگی، خُلق‌وخوی، فلسفه حیات و جهان‌بینی آن است. از دوران سلسله‌های پادشاهی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، نمایش شادی‌آور بوده و این هنر ارزش ویژه‌ای داشته است.

طبق شواهد موجود در شاهنامه فردوسی که مطلب آن از خدای‌نامه‌ها نقل شده و همچنین گاتاها، موسیقی به‌ویژه موسیقی دسته‌جمعی (ارکستر) از کهن‌ترین آ‌دوار تاریخی برقرار بوده که با هم‌نوازی و هم‌آوازی دسته ارکستر را تشکیل می‌دادند. فیثاغورث حکیم در سفرنامه خود هنگام تاج‌گذاری داریوش می‌نویسد:

۳۶۰ زن جوان به شماره روزهای سال از ایالت‌ها و ولایت‌های ایران به پایتخت آمده و همگی با نغمه و آهنگ و آوازی مناسب هم‌آواز گردیده سرود می‌خواندند و گروه‌های زیادی نمایش‌های دسته‌جمعی انجام می‌دادند. این بیانگر آن است که همه اقشار جامعه حتی زنان در نمایش‌های آن زمان شرکت داشتند. در دوره اشکانیان تنها سند مهمی که نشان می‌دهد آموزش «نوی‌خوش» یکی از مواد آموزشی مراکز آموزشی ایران بوده، «کارنامه اردشیر بابکان» است که به رویدادهای پایان دوره اشکانیان نیز می‌پردازد.

درخشان‌ترین دوره تاریخ هنری ایران، اَعمّ از تاتار و موسیقی، مربوط به دوره ساسانیان است. در این دوره بارید ۳۶۰ آهنگ برای هر روز می‌سازد که در نقش‌های طاق‌بستان شکارگاه خسروپرویز را می‌بینیم که در آن عصر، چنگ، آلت درجه‌اول موسیقی ساسانیان بوده است و آلات دیگری همچون شیپور، تنبور و نای روی بعضی از طرف نقره‌ای دیده می‌شود که نیبی از این تصاویر مربوط به نوازندگان است و نیمی دیگر افرادی که در حرکات نمایشی هستند. آقای بهرام بیضایی در کتاب «نمایش در ایران» می‌نویسند از آنجا که در ایران امکان پیدایش نمایش به‌طور وسیع وجود نداشته، مردم ذوق نمایشی خود را به نمایش و حرکات موزون و مراسم و جشن‌ها منتقل کرده‌اند. یکی از مدارک موجود در این زمینه، چهار تصویر یک زن هنرپیشه بر تنگ تفرهای است. در چهار تصویر هنرپیشه در حال نمایش و یکی در دست، مقابل آن روباه و در کنارش قرقاول، کیک و چند پرنده دیگر دیده می‌شود و حرکات خاصی دارد و تفسیر آن می‌تواند این باشد که وی حیوانات اارت انکسور را تبیه می‌کند و به حیوانات بی‌آزار مهر می‌ورزد. همچنین دکتر جنتی عطایی در کتاب «بنیاد نمایش» می‌نویسد از زمان ساسانیان متنی درباره نمایش باقی مانده که در کنار رقص پاد- واژیک (از بازی‌های ساسانیان) و آواز «مکالمه دونفره موزون و مقفی» جا دارد و پتوآزگفتن نامی است که ساسانیان به هنر نمایش خود داده بودند و بازیگر «پتوآزگوی» نامیده می‌شود که معنی تحت‌اللفظی آن پاسخ‌گو می‌شود. این حرفه در ردیف یکی از بازی‌های نجبای عصر مانند: چوگان‌بازی، شمشیربازی و رقص‌های هنری بود.

طبقه هنرمندان و موسیقی‌دانان در زمره طبقات عالیه کشور به شمار می‌رفت و در دستگاه پرشکوه بعضی از شاهنشاهان- ساسانی- بالغ بر شش هزار هنرمند و استاد به کارهای هنری مشغول بودند.

نظامی می‌گوید:

شش‌هزار اوستاد دستان‌ساز مطرب و پایکوب و لعبت‌باز گرد کرد از سواد هر شهری داد هر بقعه را از آن بهری تا به هر جا که رختکش باشند خلق را خوش کنند و خوش باشند

در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران»، نوشته «مهرداد بهار»- پهلوی واژه «Siyaowaxs» و اوستا کلمه «Siyaacarsan» را دارند که معنی آن جشن است «اسب سیاه یا قهوه‌ای»... آیین سیاوش به آیین‌های ستایش ایزد نباتی بومی مربوط است. به آیین نموز و آشیز بایی و از آن کهن‌تر، به آیین‌های سومری می‌پیوندند و ازاین‌روی شاید واژه اُوستایی، به معنای مرد سیاه یا سیه‌چرده باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این مراسم به چهره می‌مالیدند، یا صورتکی سیاه است که به کار می‌بردند. اگر نظر نگارنده درست باشد، مراسم حاجی‌فیروز یا چهره‌های سیاه‌شده، خود گویای این معناست و قدمت شگفت‌آور آن را می‌رساند. زیرا به احتمال قوی، آیین «خواجه‌پیروز یا حاجی‌فیروز» یکی از آیین‌های کهن بومی ایران است که با «آیین سیاوش» مربوط و هم‌زمان است. دکتر بیانی دراین‌باره می‌نویسد: بدون تردید، اغلب ۳۶۰ نوای باربد عنوان نمایش‌نامه‌هایی است که باربد با ساینرین برای آنها آهنگ ساخته و به‌اصطلاح به صورت «درام لیریک» اجرا کرده‌اند. بدون شک، محتوای برخی از نمایش‌های توأم با موسیقی، حوادث و داستان‌های قدیم ایران بوده که هنگام اجرا به کمک آهنگ‌ها تجسم می‌شده است. اسامی مرکب «مویه زال»، «هفت‌خوان»، «آیین جمشید»، «کین سیاوش»، «کین ایرج» و «گریستن مغان» که از خلال گفته‌های سراینندگان و نویسندگان گذشته ما به چشم می‌خورند، مبین داستان‌هایی است که بدون تردید، قهرمان آن وقایع با وجود بازیگران جان گرفته و به کمک آهنگ‌ها تجسم می‌شده است و معنا بخشیده‌اند. همه این مدارک و نوشته‌ها نمایانگر آن

مروری بر تاریخچه نمایش شادی‌آور و سیاه‌بازی

سیاه؛ وجدان بیدار آدم‌ها

جواد انصافی



عکس

ایران تئاتر

است که نمایش شادی‌آور و سیاه‌بازی حداقل از دوران ساسانیان وجود دارد و عمون‌نوروز و آق‌فیروز دو شخصیتی هستند که در بین مردم نمایش‌های خیابانی اجرا می‌کنند و آهنگ‌ها و شعرهای شاد می‌خوانند و تقلیدهای مردم‌پسند انجام می‌دهند. این‌جانب جواد انصافی به مدت ۴۰ سال است درباره نمایش شادی‌آور و سیاه‌بازی تحقیق و پژوهش می‌کنم و تنها کتابی که در زمینه سیاه‌بازی نوشته شده، به قلم این‌جانب است. نام کتاب: «سیاه‌بازی از نگاه یی سیاه‌باز» است که در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسیده و کتاب دیگر که به

اتفاق هم‌سرم فروغ یزدان‌عاشوری با پنج سال پژوهش تألیف کردیم، «نمایش‌های زنانه ایران» نام دارد که ۷۲ نمایش زنانه تماماً رتیمیک و شاد را بررسی می‌کند. نمایش زنانه در فضای نمایش‌های شادی‌آور است و کتاب ما در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسیده که هر دو کتاب می‌تواند مرجعی برای دانشجویان هنر باشد و کتاب سوم درباره نوروز و پشتوانه علمی و فکری آن و نمایش نوروز و پیروز. این‌جانب معتقدم سیاه نمایش سیاه‌بازی پیرو خط سیاوش یکی از اسطوره‌های ایرانی است که در پاکی، صداقت، راست‌گویی، نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و صلح‌طلبی زبانزد است و سیاه ما می‌گوید: من می‌خواهم سیاوش باشم، یعنی وشش را که صورت اوستت سیاه می‌کند و به خونخواهی سیاوش لباس قرمز می‌پوشد.

سیاه ما مانند سیاوش پاک و بی‌الایش و راست‌گو و پاک‌چشم است. هرگز دروغ نمی‌گوید حتی اگر به ضررش باشد. ارباب او زمانی که به مسافرت می‌رود، دخترش را به دست او می‌سپارد و همه اموالش را به او به امانت می‌دهد. سیاه سیاه‌بازی که از نوروز و آق‌پیروز آغاز شده، حداقل به دوران ساسانیان برمی‌گردد و در شهرهای مختلف گونه‌های مختلفی از آن را می‌بینیم مثلاً آتشی‌افروز و غول بیابانی که در منطقه نطنز کاشان و اطراف کاشان هنوز هم دیده می‌شود و اشعارکی که خوانده می‌شود، نزدیک به آق‌پیروز و حاجی‌فیوز تهران است. برای مثال:

آتش‌افروز اومده
سالی کی روز اومده
آتش‌افروز صغیرم
سالی کی روز فقیرم
آتش‌افروز بهاری
میخونه همچون قناری
که دهه سرما فراری
رود و بود، اومده
هرچی نبود، اومده
فصل بهار و خبر می‌ده
نوید سال نو میده
و اشعار دیگری نیز می‌خواند. یا تکم‌چی که در آذربایجان قبل از نوروز اجرا می‌شود تکم‌گردان چنین می‌خواند:

نوروز گلیر. یاز گلیر
به معنای: نوروز میاد بهار میاد
نغمه گلیر ساز گلیر
نغمه گلیر ساز گلیر
به معنای: جشن است کی میکه نه
باغ‌جالار دا گل اولسون
به معنای: در باغچه‌مان گل باشد
گل اولسون. بلبل اولسون
به معنای: گل باشد. بلبل باشد
و بیشتر اشعار درباره نوروز و شادی و زندگانی است. با جشن ناقلی که قبل از عید در ارak و همچنین نپاوند و ملایر و اطراف آن انجام می‌شود. اشعاری که خوانده می‌شود:

ناقلی کنده‌کنده
چیزی به عید نمانده
ناقلی کنده‌کنده
چهل رفته، پنجاه مونده
سالی به یار می‌آییم
دغاگوی شماییم
و اشعاری در رابطه با شادی و کمک به دیگران می‌خوانند. یا رشکی و ماسی در استان مرکزی، ارak و محلات و اطراف آن اجرا می‌شود. اشعاری این‌چنینی می‌خوانند:

رشکی و ماسی اومده
اونی که می‌خواسی اومده
روده و بوده اومده
هرچی که بوده اومده
خال‌خال زنگی اومده
مرد دورنگی اومده
بربرقندی اومده

همه: بالا
همه کینه‌ها رو
همه: بالا
و ده‌ها نمونه شعرهای مختلف که همه شاد و مفرح است و برای شادی مردم خوانده می‌شود. برجسته‌ترین شخصیت‌هایی که نام آنها در روال نمایش شادی‌آور ثبت شده، به‌این قرار است تلخک دربار سلطان محمود- جوحی که در مثنوی مولوی به آن اشاره می‌شود-بهلول و... .

گل عنایت دوران شاه‌عباس لوطی صالح: دوران آقامحمدخان قاجار کریم شیره‌ای دربار ناصرالدین‌شاه و شخصیت‌های مردمی مبارک، یاقوت- الماس- زمرد. همان‌طور که از نامشان پیداست، علاوه بر اینکه قیمتی‌ترین اشیای هر دوره هستند. مفهوم آن این است که این اشخاص قیمتی‌ترین اشیا از دیدگاه مردم بوده‌اند. فرم کنونی نمایش سیاه‌بازی که به روی صحنه آمده و با تئاتر مدرن آمیخته شد، از انتهای دوره قاجار به بعد بوده و معروف‌ترین شخصیت‌هایی که نقش سیاه را بازی می‌کردند به‌این‌ن قرارند: ذبیح‌الله خان‌ماهری، مهدی مصری، سیدحسین یوسفی، رضا عرب‌زاده، مصطفی عرب‌زاده، سعیدی افشار و نسل دهه بعد جواد انصافی، مجید افشار، محمود بصیری، عبدالرضا اکبری، علامه دهر، عطا صفرپور و نسل دهه بعد داوود داداشی، هوشنگ هدایتی، خاکسار و دهه بعدی میثم یوسفی و امیرحسین انصافی جوان‌ترین سیاه‌باز که آن را درست فهمیده و درست عمل می‌کنند.

شخصیت سیاه درواقع عارفی بذلگو و هزل‌گوی است. او هیچ‌گونه عشق زمینی ندارد. شخصیت توده زجرکشیده و ستم‌دیده مردم است. سمبل آزادی و فریاد، سمبل عشق، محبت، شادی و دوستی است. او از کوجه‌های تنگ‌واریک غم‌گذر کرده است. به‌ظاهر حرف‌زدن بلد نیست. اما از شعرهای مولوی، سعدی و حافظ می‌خواند و حرکاتش ارادی نیست. گاه می‌لنگد و گاه روی دست‌وپا راه می‌رود. وقتی هم گریه می‌کند، گریه‌اش گریه طبیعی نیست، چراکه برای او هر پدیده ناچیزی خنده‌آور است. سیاه هم‌جا حضور دارد و رکن اصلی تئاتر روحوضی است. از اول تا آخر کار، همه گروه‌ها را ی‌ساز می‌کند یا همه گروه‌ا او می‌زنند، گرچه این کار یا به‌لودی انجام می‌دهد. اما کاملاً هوشیار و عاقبت‌اندیش است. در نمایش سیاه‌بازی آدم‌های بذذات شکست می‌خورند. همه شادی‌ها دوباره برمی‌گردد و نمایش با شادی پایان می‌پذیرد. ابعاد فلسفی سیاه در آینه حقیقت‌بین نهفته و توضیح آن مفصل‌است که چرا صورت سیاه، لباس قرمز و زبان و صدای مخصوص. او وجدان بیدار خیلی از آدم‌ها و کمال آرزوهای خیلی از آدم‌های دیگر است. او حرف مردم و دردلد آنها را می‌گوید. زبانی بُرا و دلی مانند شیر و از هیچ‌کس و هیچ چیز جز خدا ترس ندارد.

عمده‌ترین و مهم‌ترین مسائل سیاه‌بازی شکردهای آن است که بیش از ۴۰ شکرذ وجود دارد و هرکدام از شکردها را به فرم‌های مختلف می‌توان اجرا کرد. مثلاً حرف‌تو‌حرف. یا کلام وارونه یا پشت‌دری. برای مثال، کسی پشت در می‌آید در می‌زند سیاه می‌گوید کیه. مرد: منم. سیاه به ارباب: نهم آمده. یا می‌پرسد کیه؟ مرد: من هستم سیاه به ارباب می‌کم یک می‌گه من اسبم. تمام شکردها و آینه حقیقت‌بین در کتاب سیاه‌بازی از نگاه سیاه‌باز کامل وجود دارد.

انسانم آرزوست

هر چند بعد از انقلاب اسلامی عده‌ای فکر می‌کردند سیاه‌بازی نمی‌تواند به‌روز باشد باین‌حال، من فعالیت‌های سیاه‌بازی را به‌روز کردم مثلاً نمایش «مصب» را سال‌های ۱۳۵۸ و ۵۹ روی صحنه بردم که درباره بمب‌گذاری‌های خیابانی گروهک‌ها در باغ‌فردوس شمیران و تئاترشهر است اجرا کردم که ضبط تلویزیونی و از شبکه اول سیما پخش شد. تا سال ۱۳۶۰ نمایش‌های دام مربوط به جنگ و نمک نمکدان مربوط به گروهک‌ها در تئاترشهر اجرا و از شبکه اول پخش شد. از سال ۶۳ استناد داوود فتحعلی‌بیگی نیز نمایش‌هایی درباره جنگ و موضوع‌های روز به اجرا درآورد، مثلاً نمایش تخت و خنجر- سلطان مبدل- میرزا عبدالطعم و جنگ جهانی و همچنان فعالیت‌هایشان ادامه دارد و کار جدیدشان انسانم آرزوست در سنگلج در حال اجراست. و حتی گروه مجید افشار نمایش‌هایی با موضوعات روز را از سال ۶۱ به روی صحنه برد مثل نمایش بازی‌سازان، آرزوی طلایی، آژانس بین‌المللی و جزیره سحرآمیز و بعدها گروه‌های جوان‌تر گروه هوشنگ هدایتی نمایش‌های قصه‌های مبارک- سیاه سرزمین آدمخواران- سید و سیاه تیره‌تر از سیاه و گروه سعید خاکسار نمایش کاکاسیاه- می‌خوام سبز شوم- عباس ماشین‌شور. از بعضی از این‌کارها در خارج از کشور استقبال زیادی شد و تلاش همه گروه‌ها این بود که نمایش اصیل ایرانی باقی بماند و به آن توجه شود و همه گروه‌ها تلاش می‌کردن این نمایش به دانشگاه کشیده شود. متأسفانه هنوز نتوانسته‌ایم چند واحد نمایش سیاه‌بازی در دانشگاه‌ها داشته باشیم و فقط استادانی مانند دکتر داوود فتحعلی‌بیگی، دکتر ناصر بخت، دکتر صالح‌پور و دکتر آبسالان درباره سیاه‌بازی دانشجویان را تشویق و راهنمایی می‌کنند. هنوز ما مکان ثابتی نداریم که همیشه در آن تئاتر آیینی و سیاه‌بازی اجرا شود درصورتی‌که در اکثر کشورها چنین مکانی وجود دارد. اگر چند توریست به دنبال نمایش سیاه‌بازی و آیینی باشند، در پایتخت کشورمان تهران چنین مکانی نیست. امیدواریم به‌زودی این فکر تحقق پیدا کند.

هنر

ادامه از صفحه ۱۱

ورود به حریم خصوصی ممنوع

ک سینمای ایران همیشه صحنه احساسی را نادیده می‌گیرد. دانش: اتفاقا فرهادی در بین خیلی از فیلم‌سازان داخل کشور در این زمینه خیلی هوشمندانه رفتار می‌کند و برای هر محوطه بسته‌ای که خانم‌ها احتمالاً حجاب دارند توجهی دارد که با منطق درام هم‌خوانی دارد. یا فرد سومی داخل خانه هست یا زن از بیرون به داخل خانه آمده و هنوز حجاب دارد. شما به فیلم‌سازی ایراد می‌گیرید که اتفاقا خیلی باهوش‌تر از بقیه است. (از اینجا را آقای مگری گفته‌اند) از آقای عباس کیارستمی پرسیدند چرا در سینمای شما هیچ زنی وجود ندارد؟ ایشان می‌گفت وقتی من این‌قدر به رئالیسم وفادار هستم، نمی‌توانم زن را در شرایط غیررئالیستی نمایش دهم. به همین دلیل خیلی از منتقدان می‌گویند سینمای کیارستمی سینمای کاملاً مردانه است.

ک **خب به نظر شما راه‌حل چیست؟**

مگری: تنها راهی که درحال‌حاضر سینمای ایران برای چنین لحظاتی دارد این است که از خیرش بگذرد چون به محض اینکه واردش شود، ناچار است با ممیزی برخورد کند. **دانش:** من در این فیلم مشکلی نمی‌بینم.

شُرکا: این زن آسیب دیده است. به

اقتصادی مقررات جاری، ناز و نوازش را نمی‌بینیم.

دانش: رعنا در این مدت پذیری‌ای شوهرش نیست.

ک **دست‌کم عماد باید رفتار بهتری با رعنا داشته باشد. اما وقتی رعنا از عماد می‌خواهد که به مدرسه نرود، با ترشروی برخورد می‌کند.**

دانش: به‌همین‌دلیل فیلم نشان می‌دهد که مرد به حالتی جلدگونه می‌رسد. ضمناً شما آرمان خودتان را به واقعیت فیلم تحمیل می‌کنید.

فرهادی هم همین را نقد می‌کند که چرا مرد، زن را به حاشیه می‌راند.

ک **من براساس الزامات درام صحبت می‌کنم. مگر قرار نیست بگوییم این مرد خیلی خوب و غیرتی است ولی به‌دلیل شرایط به‌مرور مسخ می‌شود. خب مرد خانواده چه حرکت احساسی‌ای انجام می‌دهد که در پایان فیلم مسخ‌شدگی او را بی‌پذیریم؟ درحالی‌که عماد دمام اخلاقش درب و داغان است.**

دانش: این جزء موتیف‌های فیلم‌های فرهادی است که صحنه‌های سرخوشانه بعداً تبدیل به فاجعه می‌شود. کمالاتکه در «درباره الی» صحنه الویبال‌بازی‌کردن ترانه

علیدوستی تبدیل به فاجعه می‌شود. یعنی وقتی قرار است زن و شوهر به هم نزدیک شوند، حادثه‌ای جلوی این اتفاق را می‌گیرد. در فضای فیلم این اتفاقات نهفته است و ایراد فیلم نیست.

ک **می‌گویند سینمای فرهادی سینمای هنری است. در صورتی که معتقدم سینمای استانداردا**

از نوع سینمای آمریکاست نه سینمای هنری اروپا. یعنی در عین برخورداری از ارزش‌های هنری، مخاطب‌محور هم هست.

دانش: برایم این تقسیم‌بندی‌ها خیلی واضح نیست. اگر فرض کنم منظور از سینمای آمریکا یعنی سینمای داستان‌گوی تداومی که مخاطب را زیرمجموعه خودش می‌کند و منظور از سینمای اروپا یعنی سینمای سده‌ادامی که مخاطب را در فاصله

بنا فیلم قرار می‌دهد، سینمای فرهادی سینمای آمریکایی محسوب می‌شود.

ک **در صورتی‌که فیلم هنری در ایران این‌گونه جا افتاده که ساختار ویژه‌ای دارد که همه نتوانند با آن ارتباط برقرار کنند.**

شُرکا: به نظر من نمونه موفقی از تلفیق اندیشه و گرایش به مخاطب است. دانش: به نظر من مرزبندی‌ها کلاً مخدوش‌اند. امروزه تعاریف تغییر کرده‌اند و باید روی همه جزئیات دقیقاً بحث کرد تا محتوایش تبیین شود.

بوم رنگ

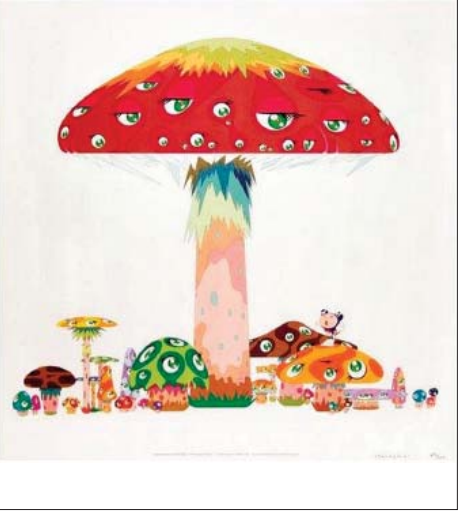
چشمانم را از من بگیر، رنگ‌ها را نه آنگیل کین . برگردان: اقرا صفا

ابتدا تنها با چند نقطه سیاه در دیدش آغاز شد و چارلز بلکول تصور می‌کرد مسئله مهمی نیست و خوب می‌شود. او دانشجوی ۲۰ساله هنر بود و آن قدر قوی که از سقوط مرک‌باری از کوه، جان سالم به در برد و بعد از مدتی دوباره صحیح و سالم به دانشگاه برگشت و کلاس‌هایش را در دانشگاه شهر ساکرامنتو از سر گرفت. به نظر می‌رسید این هنرمند جوان کاملاً سلامت خود را باز یافته است. اما با گذشت زمان بلکول در تشخیص چهره اطرافیان‌ش دچار مشکل شد و یک شب زمانی که رانندگی می‌کرد، ناگهان متوجه شد که نمی‌تواند چراغ‌های راهنمایی را ببیند. ماشین‌های دیگر برای او بوق می‌زدند و او ترسیده بود. آن شب آخرین باری بود که بلکول پشت فرمان نشست و مدت کوتاهی پس از آن بینایی خود را از دست داد.

اسما این اتفاق پایان کار حرفه‌ای او نبود. حالا بلکول ۶۵ساله است، در اوکلند زندگی می‌کند و در شماری از معتبرترین نمایشگاه‌ها برای افراد نابینا شرکت کرده است. در سال ۲۰۰۹ او در میان سه هنرمند برتر نمایشگاهی در سانفرانسیسکو قرار گرفت که نیویورک‌تایمز نیز آن را پوشش داده است. در آگوست گذشته، بلکول توجه شرکت آرت‌لیفتینگ را به خود جلب کرد. آرت‌لیفتینگ که در ۲۰۱۳ بنیان‌گذاری شد، شرکتی است که فضایی آنلاین برای فروش آثار هنرمندانی ایجاد کرده است که بی‌خانمان هستند یا از معلولیت رنج می‌برند. مدیران این شرکت نخستین‌بار در یک کارگاه در سانفرانسیسکو در یک پناهگاه افراد بی‌خانمان، با کارهای بلکول روبه‌رو شدند. این شرکت آثار بلکول را برای فروش روی وب‌سایت خود قرار داد و برخی از آنها در لحظات اول فروش رفتند.

چنین موفقیتی برای بلکول همیشه به این راحتی در دسترس نبوده است. به عنوان یک دانشجوی هنرهای دیداری، او نمی‌توانست بین نابینایی و آرزوهای هنرمندانه‌اش ارتباطی پیدا کند. از دانشگاه انصراف داد و ماه‌ها با زندگی جدیدش کلنجار رفت. او رسماً نابینا بود و تنها بینایی جانبی (peripheral vision) برایش باقی مانده بود. با کمک یکی از اقوامش او دوباره کمر راست کرد و به دانشگاه کالیفرنیا رفت و مدرک کارشناسی جامعه‌شناسی گرفت، اما با وجود تحصیلاتش، نمی‌توانست کاری پیدا کند و بارِ روانی طردشدن نیز بر مشکلات روزمره‌اش افزوده شد.

در همان حال، بلکول قلم‌مو به دست گرفت و نقاشی را آغاز کرد. با استفاده از آنچه از زمان دانشجویی به یاد داشت شروع به کشیدن نقاشی هویج‌هایی به سبک پاپ کرد و تنها هدفش از این کار لذت‌بردن بود. یکی از دوستان دوران دانشجویی‌اش چنان تحت تأثیر آثارش قهار گردید که به او کمک کرد برای گرفتن وام جنبش جامع اشتغال و آموزش اقدام کند. در ۱۹۷۷ بلکول موفق شد وام بگیرد. از آن وقت به نقاشی هویج‌هایش ادامه داد و همچنین با ایجاد نقاط خط بریل (خط برجسته ویژه نابینایان) روی بوم‌های ۲۰۵متری آثاری آفرید. او تکنیک‌هایی را که پیش از حادثه در دانشگاه آموخته بود به کار گرفت؛ از جمله انتقال تصویر به روش رابرت راشنبرگ، هنرمند فقید آمریکایی. در یک سال و نیم، بلکول



مجموعاً ۷۵ اثر آفرید و به گفته خودش مانند خط تولید آثار هنری کار می‌کرد.

تولید هنری شگفت‌آور او در دهه بعد ادامه داشت و در این مدت، او سه کتاب و شمار زیادی نمایش‌نامه و تعدادی شعر نیز به چاپ رساند. او بیشتر با جوهر کار می‌کند و رنگ‌هایی خام و درخشنده به کار می‌برد. گاهی هم از اطرافیان برای انتخاب قام مناسب رنگ کمک می‌گیرد. آثار فوویستی او معمولاً الهام‌گرفته از موسیقی جز و آغشته به صدای ساکسیفون هستند و دیگر کارهای او تصاویری از مزارع و دشت‌ها را با استفاده از رنگ‌های اصلی نشان می‌دهند. هیلاری کوفمن، مدیر توسعه مرکز آرت‌لیفتینگ، می‌گوید: «هرگز ندیده‌ام که بلکول درباره شرایطش شکایتی بکند. او مثبت‌اندیش‌ترین انسانی است که تا به حال دیده‌ام و با توجه به شرایطی که دارد این شگفت‌انگیز است. من فکر می‌کنم این ویژگی که باعث بزرگی از شخصیت اوست، بلکول و کار هنری او را بسیار خاص می‌کند.»

بلکول به یاد دارد زمانی که نخستین‌بار بینایی خود را از دست داد، پزشک خانوادگی به او گفت: «کاستی خود را بپذیر و آن را به سرمایه‌ات تبدیل کن...». او باور دارد که نابینایی‌اش باعث آفرینش آثاری نوین شده است. او می‌گوید: «پیش از این، من آموزش‌هایی دیده بودم و می‌توانستم طرّحی از چهره شما را در یک دقیقه بکشم. می‌توانستم یک هنرمند سفارشی باشم. پس از اینکه دیگر نمی‌توانستم این کار را بکنم، مجبور شدم راهی دیگر را پیش بگیرم. از انگشتانم استفاده می‌کنم یا ابزار قلم‌مو را به کار می‌برم و رنگ را روی کاغذ می‌آورم... این کار را ترجیح می‌دهم. این چیزی است که به دنبالش هستم: این بداهه‌نوازی در نقاشی است، این خوشبختی است.»

